

هو العليم

چرا نباید زمان ظهور امام زمان علیه السلام را تعیین کرد؟

برگرفته از کتاب «اسرار ملکوت، جلد ۲»
حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

آیا پرداختن به مسأله ظهور و مردم را به این مطالب سرگرم کردن آنان را به این درجه می‌رساند؟ اینکه ما هم بنشینیم و به مردم وعده دهیم که در سال دیگر یا در سال دیگر حضرت ظهور می‌کند و موجب ابتهاج مردم و شادی و مسرت مجازی آنها شویم و اوقات آنها را با این سخنان تلف کنیم چه حاصلی در پی خواهد داشت؟

مگر ائمه علیهم السلام نفرمودند: **كَذَّبَ الرَّقَاتُونَ**^۱ کسی نمی‌تواند وقتی و حدی برای ظهور تعیین کند. آنوقت چگونه ما می‌توانیم به خود جرأت بدهیم و از مسأله‌ای که علم آنرا فقط خدای متعال و ولیش می‌داند، برای مردم رجماً بالغیب تیری در تاریکی ببرانیم و آنان را ساده‌لوحانه دلخوش نمائیم و آن حقیقت و واقعیت والا را از آنان مخفی کنیم و از آن مطلبی بزبان نیاوریم. صحبت از ظهور حضرت در صورت عدم وجود ما در زمان ظهور چه دردی از ما دوا خواهد ساخت؟ مگر ما به مدت زمان حیات خود واقفیم که دل به ادراک زمان ظهور خوش نمائیم و پیوسته به انتظار ادراک آن عمر را بپایان برسانیم؟ تازه تمام این مطالب در صورتی است که این اخبارها و سخنان راست باشد، و در صورت خلاف مسأله صورت دیگری پیدا خواهد نمود.

حدود چند سال پیش حقیر به اتفاق یکی از دوستان جهت زیارت حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها به قم مشرف شدیم. در ضمن زیارت، آن شخص به من گفت: مایلم از فلان عالم که می‌گویند نسبت به مسائل ظهور حضرت و ارتباط با آن حضرت مطالبی دارد دیدن کنم، آیا شما موافقید با من بدیدن ایشان برویم؟ عرض کردم: مانعی ندارد؛ اما بدانید آنچه را شما بدنیاال آن هستید در اینجا نخواهید یافت. بالأخره با اصرار آن دوست بدیدن آن شخص محترم براه افتادیم. تابستان بود و هوا بسیار گرم؛ ساعت حدود ۶ بعدازظهر بود که به منزل ایشان رسیدیم. در زدیم، خود آن عالم محترم درب را باز نمودند؛ سلام نمودیم و درخواست ملاقات کردیم.

ایشان درحالیکه مشخص بود از تعب حرارت تابستان در اذیت و التهاب می‌باشند پاسخ دادند: فقط بمدت پنج دقیقه می‌توانم ملاقات کنم. عرض کردیم: اشکالی ندارد. وارد شدیم و در اطاق نشستیم. ایشان شروع کردند به صحبت، و از مکاشفات و قضایائی که حاکی از تعیین زمان ظهور بود به مدت قریب دو ساعت برای ما صحبت کردند! در این وقت افراد دیگری نیز به جمع ما پیوستند و مجلس تقریباً حدود ده نفر جمعیت داشت. پس از اتمام سخنان ایشان، من رو کردم به آن عالم محترم و عرض کردم: اگر اجازه می‌فرمائید سؤالی از حضورتان دارم. فرمودند: بفرمائید! عرض کردم: الآن حدود دو ساعت است که ما خدمت شما هستیم و در تمام این مدت صحبت از زمان ظهور و نقل مکاشفات و خوابها و بیان بعضی از امور غیر عادی در این زمینه بود، حال سؤال من اینست که: آیا شما نسبت به صحت و اتقان این خوابها و مکاشفات علم دارید یا خیر؟ فرمودند: خبر من علم ندارم. عرض کردم: پس بر چه اساسی و چه دلیل شرعی شما این مطالب را به مردم می‌گوئید؟ شما بعنوان يك عالم دینی مطالبی را به مردم می‌گوئید که خود به صحت آن اطمینان ندارید، این صحیح است؟ و بر فرض صحت این خوابها و مکاشفات آیا نقل این مطالب مورد رضا و امضای ائمه علیهم السلام می‌باشد؟ و اگر هست چرا خود آنها تعیین نکردند و وقت خاصی برای آن معین نکردند؟ مثلاً بگویند: در سنه فلان و ماه فلان و روز فلان ظهور آن حضرت قطعی خواهد بود. چرا يك همچنین مطلبی وجود ندارد، و چرا فقط به ذکر کلیاتی اکتفاء کرده‌اند؟

ایشان در جواب فرمودند: شاید مصلحت اقتضاء می‌کرد که آن حضرات وقت دقیقی را برای این مسأله تعیین نکنند. حقیر عرض کردم: آیا همان مصلحت اقتضاء نمی‌کند که شما هم تعیین نکنید و بگذارید

۱ کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۶۱ و ۲۶۲

امور بر جري عادي خود به سمت رشد و کمال استمرار يابد؟ تازه شما خود اعتراف کردید که علم به صحت و سقم اين مسائل نداريد!

در اينجا ايشان سکوت کردند و ديگر هيچ صحبتي نکردند و ما هم خداحافظي کرده از منزل بيرون آمديم.

پس از خروج از منزل، آن رفيق ما که بسيار مشتاق زيارت اين عالم بود روکرد به من و گفت: فلاني حالا مي فهمم که پدر تو چه حق بزرگي بر گردن ما دارد و ما از آن بکلي غافلیم. او کجا و اينها کجا! صحبت او کجا و مطالب اين جماعت کجا! هدايت و ارشاد او کجا و مسائل و رهنمودهاي اينها کجا! انسان تا بعضي از مسائل را با چشم خود نبيند باور نمي کند.

من رو کردم به آن شخص و گفتم: من حيا کردم به آن عالم محترم بگويم که خود حقير از شما وقت خاصي را جهت ظهور حضرت شنيدم و الآن سالهاست که از آن تاريخ مي گذرد و هنوز ظهور محقق نشده است؛ آيا اين صحيح است؟ و مگر مطلب ديگري وجود ندارد که ما بيائيم و به اين مطالب بپردازيم؟ و مردم را گيج و گنگ و پا در هوا در عالم تخیل و اوهام رها سازيم و با وعده هاي سر خرمن عمر و وقت آنان را به انتظار واهي و بي اساس بگذرانيم؟ و هر وقت که از آن وعده تخلف شد بگوئيم بدا حاصل شده است و دوباره وعده ديگري و بدائي ديگر، الي آخره ...

عزيز من بدا حاصل نشده است و هيچ مسأله اي تغيير پيدا نکرده است، بلکه جهل و بي اطلاعي اين افراد اثبات شده است. چه کسي از شما خواسته به اين اموري که هيچ ارتباطي به شما ندارد وارد شوي و خلقي را در حيرت و سرگرداني قرار دهی؟ مانند فردي ديگر و عالمي ديگر در يکي از شهرستانها که به مردم وعده مي داد که پس از جنگي که در منطقه در گرفته است حضرت ظهور خواهند کرد، و وقتي خلاف آن ثابت شد گفته بود: بدا حاصل شده است، و موعد را به وقت ديگري موکول نموده بود. و عجب از اين خلق عوام و بي تدبّر و بي ادراک که هنوز به اين سخنها دل خوش مي کنند و هنوز پاي صحبت اينان مي نشينند، و با اينکه دروغ و خلافت ثابت شده است باز دست از سر اينها برنمي دارند و از دور اين افراد کنار نمي روند!

در علم حضرت حق هيچگونه تغير و تحوّلي راه ندارد

توجه به اين نکته بسيار حياتي است که مراتب حقائق اشياء در سلسله علل وجودي آنها متفاوت است. حقيقت وجود در مقام ظهور و بروز بواسطه اسم «مريد» در سلسله علل فاعلي و صوري خود تشخص و تعين پيدا مي کند، و به هر مرتبه از مراتب ظهور مي رسد آن مرتبه حکم علت فاعلي براي مرتبه و مرحله بعد مي شود، تا اينکه به مرتبه شهادت و تعين مادي بمنصه ظهور برسد و وجود عيني خارجي در عالم ماده و صورت پيدا نمايد. اين از نقطه نظر تطوّر و تحوّل وجود بالصرافه و بسيط در عالم اعيان و تشخصات خارجي است.

و اما از نقطه نظر علم حضرت حقّ به اين تطوّرات و تحولات و اشراف حضوري ذات حضرت پروردگار بر آثار و لوازم و ضلال مترشحه و متنازله از مرتبه ذات بايد اذعان نمود: در آنجا هيچ تغيير و تحوّلي راه ندارد، و حقيقت علميه پروردگار نسبت به جميع اين تحولات و تغييرات خود هيچگاه تغيير و تبديل برنمي دارد و صورت علميه اي جاي خود را به صورت علميه ديگر نمي دهد و صورت اولي از صفحه علم ربوبي محو نمي گردد. بلکه تمام صور در مرتبه عينيت حقيقيه خودشان که همان مرتبه علت وجود خارجي در عالم اعيان و شهادت است، و يا در مرتبه مبدعات و امور مجرّده و عقلائي و نوراني است به يك منوال و به يك درجه و به يك مرتبه حضور و ثبوت ازلي دارد و هيچگونه تحوّلي و تغييری در آنها راه ندارد، و در آيات قرآن از آن به امّ الكتاب تعبير شده است، چنانچه در آيه

شریفه وارد است: **(يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ)**^۱

«او هر چه را که بخواهد محو و نابود می‌کند و هر چه که اراده‌اش تعلق گیرد وجود می‌بخشد و پیش اوست اصل و حقیقت کتاب.»

و یا در آیه دیگر می‌فرماید: **(وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ)**^۲

«و به تحقیق که این قرآن کریم در مرتبه و حقیقت کتاب اصلی در نزد ما دارای مقامی بس شامخ و بلند مرتبه و متقن است.»

و یا از آن به لوح محفوظ تعبیر شده است، در مقابل لوح محو و اثبات، مانند آیه شریفه:

(بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ)^۳

«بلکه او قرآنی است دارای مجد و عظمت که در لوح محفوظ ثابت می‌باشد»

در این مرتبه هیچ تغییر و تحوّل و محو و اثباتی وجود ندارد، بلکه همه اشیاء بصورت علمیّه خود در علم ازلی حق ثابت و لا یتغیّر خواهند بود، و هر تغییر و تحوّل که در عالم مادّه رخ دهد، و یا به تعبیر بعضی از روایات در صورت عینی اشیاء به اراده حضرت حق بدا حاصل شود مربوط به علم ما و محدودیت سعه وجودی ما نسبت به اشراف عوالم ربوبی و سلسله علل وقوعی اشیاء است نه مربوط به علم حق و اراده حق، و الا لازمه خلاف این مسأله اثبات جهل و عدم اطلاع علمی حضرت حق نسبت به اراده‌های متعاقب در کیفیت وجود خارجی اشیاء است.

بداء انکشاف جهل ما می‌باشد نسبت به روند فاعلی سلسله علل در عالم خارج

بنابر این اگر ما در روایات مشاهده می‌کنیم که در فلان مسأله، مثلاً در امامت موسی بن جعفر علیهما السلام و یا امامت حضرت عسکری علیه السلام بدا حاصل شده است، این نه به این معنی است که در علم ازلی حضرت حق اول قرار بود امامت به غیر اینها برسد، بعد خدا به جهتی از جهات و بواسطه بروز مصالحی و ظهور اشیائی تغییر اراده و خواست داد و اراده‌اش بر امامت این دو امام تعلق گرفت؛ اینها همه کفر است و جهالت و ضلالت. اراده پروردگار در مرحله تکوّن که مانند اراده ما نیست که معلول و مسبب از تصوّر موضوع و رعایت جوانب و شرائط و مصالح آن و شوق و رغبت بسوی تحقق و سپس عزم مؤکد بر فعل باشد، بلکه نفس اراده حق مساوی با تحقق خارجی آن است و این سلسله مذکوره علیه اشیاء خارجی در وجود حق معنی ندارد.

بدا بمعنای انکشاف حقیقتی است خلاف آنچه قبلاً متوقع و منتظر بوده است. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عدد ائمه پس از خود را تکی تکی به اسم برمی‌شمرد و یک یک هر کدام را با ذکر خصوصیات برای اصحاب خود بیان می‌کند، دیگر چطور می‌توان تصوّر کرد که بدائی برای آنها رخ دهد و مسأله‌ای تحقق یابد که نفس مقدّس رسول اکرم از آن بی‌اطلاع بوده است؟!

پس بداء یعنی جهل ما نسبت به روند فاعلی سلسله علل در عالم اعیان و خارج. و امّا برای امام علیه السلام بدا معنی ندارد، زیرا علم امام علیه السلام ناشی از حقیقت ولایت است و ولایت امام علیه السلام چنانچه ذکر شد عین ولایت حضرت حق است؛ و ولایت که قابل تخلف نیست چنانچه علم حضرت حق قابل تخلف نمی‌باشد.

ولایت یعنی سیطره و هیمنه و اعمال تکوینی حضرت حق بر جمیع عالم وجود؛ و بر این اساس نفس این اعمال و فعلیت اراده امکان ندارد از حقیقت علمیّه ازلیّه حق تعدّی و تجاوز نماید. و لهذا ولایت

۱ سوره الرعد (۱۳) آیه ۳۹

۲ سوره الزخرف (۴۳) آیه ۴

۳ سوره البروج (۸۵) آیه ۲۱ و ۲۲

امام علیه السّلام نیز امکان ندارد از مسیر و ممشای علم کلّی و ازلی حقّ تخلّف حاصل نماید؛ بلکه امام علیه السّلام با اِعمال و لایت خود همان صورت علمیّه کلّیه حقّ را به منصّه ثبوت و ظهور خارجی و مصداقي در می آورد، و این مسأله ای است فوق العاده ظریف و دقیق و عمیق.

و از اینجا معلوم می گردد که امام علیه السّلام هیچ خواست و اراده ای غیر از تحقّق اراده پروردگار طابق التّعلّ بالتّعلّ ندارد، و به اندازه سرمویی غیر از خواست و میل و اراده حقّ چیزی در وجود او راه پیدا نمی نماید. و اما افراد دیگر که علم ناقص آنها در مراتب بسیار پائین از سلسله علل و اسباب تکوینی عالم وجوداند، و فقط نسبت به عالم برزخ و مثال (آن هم با دید ناقص و ضعیف نه کامل و عمیق) و نسبت به بعضی از مراتب عالم برزخ اطلاع حاصل می نمایند، تصوّر می کنند که مطلب تمام است و هر آنچه را که دیده اند (حال در خواب و یا در مکاشفات) قطعاً صورت خارجی پیدا خواهد کرد؛ غافل از اینکه حقیقت عالم برزخ و مثال و صورت در آخرین مرتبه از مراتب سلسله علل واقع است، و احتمال دارد صورتی را که این فرد دیده است صورتی باشد که هنوز از نقطه نظر ثبوت و علّیت تامّه جهت نفوذ و اعمال در عالم ماده به مرتبه فعلیّت تامّه و کمال صوری نرسیده باشد، و هنوز برای رسیدن به این مرتبه احتیاج به فعّالیّت و اعمال علل مافوق خود را دارد؛ درحالیکه خدا می داند در آن عوالم ربوبی بواسطه ظهور علل و اسباب و مقدرات چه تصادمات و چه فعل و انفعالات و چه تغییر و تحولاتی رخ می دهد تا يك قضاء کلّی به قضاء محتوم و مُبرم تنجّز پیدا کند.^۱

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۲۷.